

دبیر کمیته کردستان محمد آنگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا

۵۷۸

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

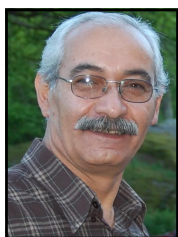
www.m-hekmat.com

چهارشنبه ها منتشر میشود

۱۵ تیر ۱۳۹۰، ۶ ژوئیه ۲۰۱۱

سردبیر: عبدال گلپریان

واکنش رسانه های رژیم اسلامی زیر فشار جنبش علیه اعدام



عبدال گلپریان

مهوش عباسوندی مادر دو تن از اعدامیان اخیر که به علت سرقت مسلحانه محکوم به اعدام شدند، بعد از فرار از ایران به حزب کمونیست کارگری پیوسته است و با یکی از اعضای اصلی این حزب به صفحه ۵

پایگاه اطلاع رسانی جام نیوز با انتشار خبر زیر، تلاش کرده است که جایگاه و موقعیت جنبش علیه اعدام، حزب کمونیست کارگری و مینا احدی را توضیح دهد. در این خبر آمده است: "عدم موفقیت حزب کمونیست در عضوگیری مادر ۲ سارق مسلح همکار ویژه حزب کمونیست شد

حزب کمونیست بعد از اینکه در سالهای اخیر هیچگونه جذب نیرو نداشته و کسی به این حزب نپیوسته است، از خانواده های جانپیان و اعدامیان ایران دعوت به عضویت کرده است.

حرفی که هیچگاه زده نشد!

به یاد هفت نفر از دوستانم که در زندان تبریز اعدام شدند!
اسماعیل یگانه دوست، ماجد مصطفی سلطانی، امجد مصطفی سلطانی، هوشنگ توحیدی، رضا یمینی، فریدون برومند، رضا کارگر و ...

رفتم خوابیدم... من در کارخانه پستی کولای تبریز کار میکردم، من و اسماعیل حدود یکسالی بود که باهم ازدواج کرده بودیم. او دانشجوی فیزیک بود و من پزشکی، هر دو در دانشگاه تبریز بودیم. ما هر دو فعال سیاسی بودیم. در دانشگاه تبریز در دوره شاه، علیه خفقان آریامهبری مبارزه میکردیم و مشکلات جلیبی نیز با ساواک شاه داشتیم و از فعالین اعتراضات دانشجویی و سپس فعالین تظاهراتها در تبریز علیه حکومت شاه بودیم. ما از همان روزهای اول که حزب الهی ها و فالانژهای بسیجی در شهر جولان میداند، با صفحه ۲

هندوانه ای را که بسیار شیرین و قمرز بود را به مهمانان تعارف میکردم. از نگاه و قیافه اسماعیل حدس میزدم که ناراحت و دلواپس است. بعد از شام برای مهمانان جا انداخته و من و اسماعیل به اتاق خودمان رفتیم. آنجا یک جر و بحث باهم داشتیم در مورد اینکه او معتقد بود نباید با لباس کردی مهمانان را نزد دکتر میبردیم و لباس کردی در خانه مخفی ما میتواند باعث لو رفتن خانه و درسرهای جدی بشود. من توضیح میدادم که بالاخره اینها با همین لباس آمده و فکر نمیکنم چیز عجیبی پیش بیاید و بعد از کمی جر و بحث گفتم " فردا صبح زود ساعت پنج باید سر کار بروم، این بحث را فردا ادامه میدهیم و



مینا احدی

صبح یک روز گرم خرداد ماه در تبریز، چند مهمان از کردستان برای ما رسید. دو زن از خانواده مصطفی سلطانی که از طریق دکتر جعفر شفیعی معرفی شده و برای یک معالجه پزشکی به تبریز آمده بودند. با آنها همان روز نزد دکتر زنان رفتم و عصر در خانه من و اسماعیل یگانه دوست همسرم، دسته جمعی نشستیم بودیم و

مرگ دو دانشجوی کارگر!



محمد امین کمانگر

امری طبیعی است! بخصوص در نظام اسلامی ایران که یکی از ضد انسانی ترین و ضد کارگری ترین حکومتهای جهان معاصر است که با احکام اسلامی و دستورات آن و همچنین تحمیل فقر غیر قابل باور در جامعه بیشتر انسانها را با فقر از صفحه ۶

بورژوازی با تمام امکانات و نیروی اجتماعی که در اختیار دارد. سلطه ایدئولوژیک و مناسبات اجتماعی خود را پدیده ای طبیعی و موجه جلوه می دهد. زمانی که مشروعیت این مناسبات در جامعه پذیرفته شد اجزاء مختلف جامعه بشری مانند اقتصاد، تقسیم کار، ساختار حکومتی، روابط و مناسبات فرهنگی جامعه را بدیهی و غیر قابل تغییر جا می زند. در این سیستم وارونه و این مناسبات طبقاتی اکثریت اعضای جامعه مجبور به فروش نیروی کار و شیره جان خویشند. بنا بر این کشته شدن کارگر، آتش گرفتن کارگر، مرگ کارگر به هر شیوه ممکن در این نظام

گرامیداشت منصور حکمت، شنبه ۹ ژوئیه

صفحه ۴

زیر حجاب اختناق

منصور حکمت

صفحه ۴

محمد جراحی عضو کمیته پیگیری آزاد باید گردد

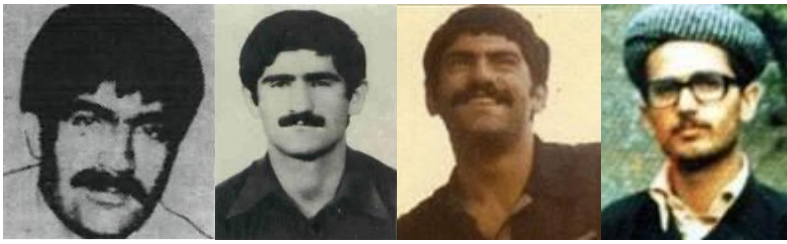
صفحه ۶

جمع آوری آنتن های ماهواره

صفحه ۶

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ حرفی که هیچگاه ...



هوشنگ توحیدی امجد مصطفی سلطانی ماجد مصطفی سلطانی اسماعیل یگانه دوست

بود. هر يك از ما به دست جلادان می افتادیم حتما اعدام میشدیم. اینرا همه میدانستیم.

بعد از دستگیری اسماعیل، برادر بزرگش رضا، یکبار موفق به دیدار با او شده بود. برادران دیگرش به خاطر تحت تعقیب بودن خودشان نمیتوانستند به ملاقات بروند. متأسفانه دو برادر او حیدر و محمد یگانه دوست نیز بعدها اعدام و کشته شدند. رضا به من گفت اسماعیل را در حالی آوردند که به دست و پایش زنجیر بسته بودند این آخرین دیدار او بود و برادرش گفت به او با صدای بلند و از راه دور گفتم همه به تو سلام دارند. اسامی را یکی یکی گفتم و وقتی اسم ترا آوردم و گفتم "مینا به تو سلام دارد، برگشت و نگاهی بمن کرد و بردندش ...

من هیچگاه نتوانستم ، با او بحثی را که باید میکردم انجام دهم. حرفی که هیچگاه زده نشد. او را گرفتند و جلادانی بیرحم به نام خدا و اسلام و پیغمبر و هر کثافتی که در ذهن داشتند، این انسانهای نازنین و عزیز را کشتند و تنها لباسهای خونین آنها را، با وقاحت و بیشرمی تحویل خانواده دادند. وقتی در تهران با وجود خطر دستگیری خودم یکبار در مراسمی که خانواده اش برای گرامی داشت او برپا کرده بودند و بصورت اعتراضی در روزنامه کیهان اطلاعیه داده و اسم مرا هم بعنوان دعوت کننده نوشته بودند، حدس میزدیم که مزدورانشان را آنجا بفرستند، ولی با وجود همه اینها ۲۴ ساله بودم و مغرور به آنجا رفتم. وقتی وارد سالن مراسم شدم حاضرین به احترام اسماعیل به پا خاسته و یاد او را گرامی میداشتند. نیم ساعت بیشتر آنجا نماندم و رفتم. فقط در همانجا برادر کوچکترش يك بسته را به من داد و گفت مینا اینها برای تو است. این بسته لباسهای اسماعیل بود.

ماجد را گفت و نفر سوم اسم اسماعیل را برد و بعد هوشنگ و بقیه را ...

نمیدانم چه احساسی داشتم. فقط میدانم که تا صبح گریه کردم این همه اشک انگار پایانی نداشت، با صدای حق هق گریه من مهمان دیگری که در همان جا خوابیده بود بیدار شد و مرا دلداری میداد و صبح وقتی همه بیدار شدند، اولین بار يك کلمه شنیدم که این از همه بیشتر ناراحتم کرد. مهمانی که شب مرا دلداری میداد گفت باید به تبریز برویم و جسدها را تحویل بگیریم. میله زدیم و میگفتم چطور دلت می آید اینو بگی؟ جسد چه کسانی را؟ ...

اسامی اعدام شدگان را در روزنامه نوشته بودند و بهمین دلیل جمیله نگذاشت روزنامه را بخرم. هر روز در روزنامه کیهان اسامی بیست و سی و پنجاه نفر را اعلام میکردند که آنها را اعدام کرده بودند. دوره "طلایی" خمینی و دوره موسوی و شرکا بود. بیرحمی و جنایتکاری از بارزترین خصوصیات امامشان بود و امروز هم با افتخار اعلام میکنند که گفت بکشید همه آنها را و از کشتن "ضد انقلاب" واهمه نداشته باشید. او کاملاً میدانست که این حکومت با خون ریختن یا میگیرد و با خون ریختن و جنایت و وقاحت میتواند دوام بیاورد و این همان دوره طلایی امامشان است که امروز اصلاح طلبان حکومتی با افتخار میخواهند به آن دوره برگردند.

درست بخاطر ندارم چند نفر از دوستان روز بعد به تبریز رفتند. می دانستیم که اینها نمیتوانند برای تحویل گرفتن پیکرهای اعدام شدگان به محل زندان بروند، چرا که همه در لیست سیاه حکومت بودند و خطر اعدام همه آنها را تهدید میکرد. یکی از دوستان فکر میکنم دم در خانه ما رفته بود و از دم در با مشکلات زیاد موفق به فرار شده

کردند. من و اسماعیل یگانه دوست نیز آژمان با کومه له بودیم. از خانه ما دارو و لباس به کردستان فرستاده میشد و ما در تبریز در عین حال فعال دانشجویی و کارگری بودیم و يك کمیته شهری در تبریز داشتیم. شب منزل یکی از دوستان بودم و يك هفته بعد تبریز را ترك كردم. در ترمینال با يك ساك دستی كوچك از دوستان دیگرمان در تبریز خداحافظی كردم. یکی از دوستان به شوخی گفت: ببین از همه زندگیت يك ساك دستی داری که هیچی هم تویش نیست.

عکس را پخش کرده بودند و دنبال من میگشتند. در خانه ما ماشین تحریر و چاپ پیدا کرده بودند و لباس و دارو و ... نحوه لو رفتن خانه نیز ظاهراً اینطور بود که يك نفر ساعت ۱۰ صبح برای کنترل مصرف برق ما آمده و کنترل را نگاه کرده و لحظاتی بعد از آن پاسداران ریخته بودند آنجا و همه را دستگیر کرده بودند.

يك ماه بعد از این دستگیری در تهران بودم که واقعه هفت تیر اتفاق افتاد. گفته شد بیش از هفتاد نفر از مقامات حکومت اسلامی در این انفجار کشته شدند. تلویزیون را نگاه میکردیم و رجز خوانی حکومت علیه فعالین سیاسی و خبر اعدامهای گسترده را.

يك روز گرم تیر ماه در تهران بود، روز ۱۲ تیر ماه که با جمیله رحیمی بطرف خانه آنها در شرق تهران میرفتیم. گفتم يك روزنامه بخرم و او گفت نه لازم نیست حتما در خانه روزنامه هست، چیز زیادی متوجه نشدم. به خانه آنها رفتیم. شب در حال شام خوردن بودیم که همسر جمیله از راه رسید.

زنکش پریده بود و قبل از اینکه حرفی بزند گفت يك دقیقه سکوت میکنیم. با نگرانی به بقیه نگاه میکردم. بعد از يك دقیقه سکوت گفت که امروز رفقای ما را در زندان تبریز اعدام کردند. اول اسم امجد و

ادامه دادم و در همان نزدیکی وارد يك مغازه شدم، صف بود و تعدادی میخواستند خرید کنند، منم کمی آنجا ایستادم و مجدداً برگشتم و خانه خودمان را نگاه کردم مطمئن شدم خانه لو رفته و اتفاق بدی افتاده است. فوراً با يك تاکسی به خانه یکی از دوستانمان رفتم و چادرم و کفشهایم را عوض کردم و مجدداً به خیابان خودمان برگشتم.

در اطراف خانه خودمان در خیابان رویرو راه میرفتم و نگاه میکردم. چشم دنبال اسماعیل میگشتم. با خود میگفتم و فکر میکردم. آیا کسی را می بینم. چه اتفاقی افتاده چه کسانی دستگیر شده اند، اسماعیل کجاست؟ دهها سوال بی جواب و سناریوهایی مختلف در ذهنم مرتب جابجا میشد.

در این لحظه بطور اتفاقی یکی از دوستان را دیدم که سوار يك موتور بود و میخواست به طرف خانه ما برود با عجله و تند تند به او گفتم خانه لو رفته است از اینجا برو، اورفت.

من تا شب در همین مسیر میرفتم و می آمدم و مواظب بودم کس دیگری از دوستانم به خانه نزدیک نشود و در تله پاسداران نیفتد. آژمان تلفن همراه نبود که به دیگران خبر بدهیم و امکان تماسی نبود و بهمین دلیل خطر دستگیری تعداد بیشتری بود. پاسداران يك ماه در خانه ما نشسته بودند و متأسفانه تعداد دیگری را بعداً دستگیر کردند که از چند و چون آن هنوز خبر دقیقی ندارم. اما میدانم که دستگیر شدگان بیشتر از این تعداد بودند که بالاتر اسم بردم.

در خانه ما همان روز اسماعیل، امجد، هوشنگ و دو زن از خانواده مصطفی سلطانی را دستگیر کردند. دو زن دستگیر شده را بعداً آزاد

دوستان زیادی که اکنون هم خوشبختانه با هم در حزب کمونیست کارگری هستیم، علیه اینها بودیم. ما انقلابیونی چپ بودیم که برای آزادی و رفاه و رسیدن به يك زندگی آزاد و انسانی مبارزه میکردیم. از همان روز اول علیه حکومت فاشیست اسلامی بودیم. از همان لحظه بسته شدن نطفه نامیمون حکومت اسلامی در صف اول مبارزه علیه این حکومت بودیم.

من در میتینگهای اعتراضی علیه حجاب و در اعتراضات دانشجویی در دانشگاه تبریز فعال بودم و از دانشگاه اخراج شدم و در يك کارخانه کار میکردم. اسماعیل سرپرست دو برادر جوان و خواهرش بود، چرا که پدر و مادر آنها هر دو فوت کرده بودند. او رانندگی میکرد و مسخران خانواده اش را تهیه میکرد.

صبح روز بعد ساعت پنج بیدار شدم و سر کار رفتم. فکر میکنم يك روز پنجشنبه بود. ساعت دو بعد از ظهر با سرویس کارخانه به خیابانی رسیدم که خانه ما در يك کوچه فرعی در آنجا بود. از اتوبوس پیاده شدم و در فکر بودم. سرم را پایین انداخته و زمین را نگاه میکردم. از آنطرف خیابان به این طرف آمدم و یکبار چشمم به پوتین های يك پاسدار افتاد از پایش شروع کردم به نگاه کردن و سپس قنداق اسلحه و قیافه نکبتش را دیدم. ریش و پشم داشت و مسلح به کلاشینکف بود.

با قدمهای شمرده و محکم ، وارد کوچه بزرگی شدم که خانه ما در يك فرعی آن بود، نگاهی به خانه انداختم ، در پشت بام خانه چند مسلح را دیدم. قلبم شروع کرد به تند تند زدن، آنها خانه ما را قرق کرده بودند.

با قدمهای آهسته و بدون اینک که اضطرابی را نشان دهم، راهم را

زنده باد جنبش ۱۸ تیر!



۱۸ تیر

روز مرگ بر جمهوری اسلامی
روز آزادی و برابری
روز هریاد برای آزادی زندانیان سیاسی
روز "نه" به اپارتاید جنسی
روز اعتراض به محرومیت و فقر و بیکاری
روز اعتراض به خفقان و سرکوب و شکنجه و اعدام
روز "نه" به حکومت مذهبی

حزب کمونیست کارگری ایران

از صفحه ۲ حرفی که هیچگاه ...



ناست چهلین روز در گذشت
گهانی اسماعیل یگانه دوست
سر اینجناب مینا احدی و
ادر اینجناب رضاه عصمت
یدرو محمه مجلس بزرگداشت
طره اسماعیل عزیز روز
شنبه ۲۲ ۶۰۵۰ در منزل
قصی از ساعت ۵ الی ۸
گزار میشود. آدرس: تبریز -
های کوچه باغ - جنب
جد خان کوچه ۲۹ بهمن
انواده‌های: یگانه دوست -
ندی - سلیمانی

Esmail Yeganedost, Mina Ahadis erster Mann: Abgebildet ist die Einladung der Familie zur Trauerfeier nach seiner Ermordung, an der Mina Ahadi nicht teilnehmen konnte, weil sie polizeilich gesucht wurde.

این بریده اطلاعیه ای است که در تاریخ ۲۲، ۵، ۱۳۶۰ در چهلین روز جانباختن اسماعیل و رفقاییش برای گرامی داشت این عزیز جان باخته در کیهان منتشر شده است.

این اطلاعیه یکی از عکسهای است که در کتاب زندگینامه من به اسم "من از مذهب رویگردانم" به زبان آلمانی چاپ شده است.

جوان معترض امروزی باید بلند شده و اعلام کند در ادامه نسلی که جنگید و جان باخت، ما یک ذره کوتاه نمی آیم از زندگی همه سهم خودمان را می‌خواهیم و آزادی و مدرنیته و لذت بردن از زندگی حق ما است. حکومت مفتخوران و جلادان را به زیر میکشیم و بدون دخالت مذهب و اسلام در زندگیمان زندگی بهتر و انسانی تری خواهیم کرد.

کسانیکه خود را اپوزیسیون قلمداد میکنند و نقش اسلام و ایدئولوژی اسلام سیاسی و البته ناسیونالیسم و ملی گرایی و قومپرستی را در خلق چنین جهنمی نادیده و یا بی اهمیت میبینند، فقط کودکان تاریخ نیستند، اینها فریبکارانند. در بهترین حالت اگر بخوایم با ارفاق به چنین افرادی برخورد کنیم باید آنها را ساده لوحان و ایدئولوژی پرستان و ذهنی گرایانی دانست که نه از تاریخ چیزی فهمیده اند و نه از مکانیسم تغییر جامعه تجربه ای اندوخته اند.

گرامی باد یاد هزاران رزمنده قهرمان که به دست جلادان حکومت اسلامی اعدام شدند.

گرامی باید یاد عزیز امجد و ماجد مصطفی سلطانی، اسماعیل یگانه دوست، هوشنگ توحیدی، رضا یمینی، فریدون برومند و رضا کارگر و...

زنده مانده است، یک مشت مفتخور و آخوند و پاسدار و گزمه به قدرت و ثروت چنگ انداخته و یک جامعه ۷۵ میلیونی را به بند کشیده اند.

سی سال بعد از اعدام اسماعیل همسر و شش نفر از بهترین دوستان و بهترین انسانها وقتی نگاه میکنم و میبینم که لیست اعدامها و قربانیان رژیم اسلامی از مرز چند صد هزار نفر گذشته است، تنها نتیجه ای که میگیرم این است که باید جهان متمدن و انسانیت این قرن را تکان داد و به این خونریزی پایان داد.

این حکومت با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم میکند و بر دریایی از خشم و نفرت مردم نشسته است. مردمی که در ابعادی میلیونی دو سال قبل به خیابان رفته و به دست عکس جلاز بزرگ خمینی را آتش زدند. مردمی که در میتینگها قران آتش میزنند و جوانانی که در این حکومت چشم به دنیا گشوده با وجود اینکه از مبارزه قهرمانانه نسل من با این جنایتکاران خاطره ای ندارند، اما این نسل معترض و جوان و مدرن به پا خاسته و این حکومت اسلامی نمیخواهد. این نسل به همان نتیجه ای رسیده است که ما جوانان انقلابی و چپ همان سالهای اوایل انقلاب گفتیم و به خاطر آن انسانهای بسیاری جان باختند.

نسل جوانی که به خیابان رفت و سر سازش با این حکومت ندارد در حقیقت ادامه دهنده راه اسماعیل ها و امجد ها و هوشنگ ها ... است، نسل جوانی که از زندگی همه چیز را میخواهد و حاضر نیست زیر چکمه پاسدار و حزب الله، زندگی کند و خواهان سرنگونی این حکومت و جدایی کامل مذهب از دولت است و نه فقط این بلکه خواهان مذهب زدایی از جامعه و یک زندگی آزاد و مرفه است.

این حکومت رفتنی است. اگر تجربه ای باید از این درس تلخ آموخت اینست که مذهب و اسلام و خدا، ساخته ذهن انسان در دوران تاریکی است و در قرون وسطی جامعه بشری این نوع حکومت را در بعدی وسیعتر و در دنیایی متفاوت تر دیده و تجربه کرده است. امروز از این حربه برای قدرت گرفتن باندهای مافیایی و چاپیدن دسترنج کارگران و مردم در جامعه تحت سلطه سرمایه

که هیچگاه قیافه و مهربانی هایش را از خاطر نبرده ام.

امجد مصطفی سلطانی پسر جوان و کم سنی بود که دستگیر شدن او باعث شد که ماجد را که قبلا در جریان فعالیتهای دانشجویی دستگیر کرده بودند ودر زندان بود، بشناسند و پرونده ماجد مصطفی سلطانی که او هم دانشجو بود بیشتر برای رژیم و جلادان اسلامی روشن بشود. این دو برادر را همزمان در زندان اعدام کردند. برادر بزرگ اینها فواد مصطفی سلطانی از بنیانگذاران کومه له و یک فعال سیاسی بسیار سرشناس و یکی از رهبران جنبش کمونیستی دوره خود بود. تا جایی که من خبر دارم حکومت اسلامی هشت نفر را از خانواده فواد مصطفی سلطانی اعدام کرد.

در خانه ما یکی از دوست صمیمی اسماعیل به اسم رضا کارگر هم دستگیر شد. رضا در کارخانه چرمسازی تبریز کار میکرد و ساعتها با اسماعیل در خانه ما بحثهایی در مورد مذهب و خدا و بی خدایی و .. انجام میداد و

باید به جنایت و وحشیگری اینها پایان داد. این کار فقط میتواند با یک انقلاب در ایران و با هدف سرنگونی کامل این حکومت و پایان دادن به این کابوس وحشتناک اتفاق بیفتد.

یک فعال سرشناس کارگری بود. گفته شد او را هم زیر شکنجه کشتند.

اکنون سی سال از این واقعه گذشته است. حکومت اسلامی سی و دو ساله شده و هنوز هم یک حکومت درگیر بحران و فقط با زور سرنیزه و کشتار مخالفین خودش سر پا مانده است. حکومتی که با تکیه به خدا و مذهب و امروز علاوه بر این با اتکا به سرمایه و قدرت مافیایی سیاست و اقتصاد هر آنچه که رذالت و وقاحت بوده بکار بسته است. این حکومتی که با اعدام نفس میکشد و با خون ریختن و ایجاد وحشت

شب در منزل یکی از دوستانم، لباسها و کفش اسماعیل را بغل کرده و گریه میکردم. در پیراهنش یک بیست تومانی بود که خونین بود و همه اینها را نه فقط من، بلکه یک نسل تجربه کردیم. نسلی که بر علیه حکومت دیکتاتور شاه جنگید و برای یک زندگی بهتر به خیابان رفت و در نهایت از طریق یک ضد انقلاب اسلامی شکست خورد. کاری که اذهار و ساواک شاه نتوانستند انجام دهند، خمینی و اسلام و جنبش اسلامی به کمک دولتهای غربی انجام دادند. ما را در میدان های تیرباران و در حالیکه به کودک و زن حامله نیز رحم نسیکردند، در حالیکه به دوستان جوان ما قبل از اعدام تجاوز میکردند و سپس تیرباران نمودند، پس راندند و حکومت اسلامی را سازمان داده و تثبیت کردند. با جنایتی سازمان یافته و وقیحانه و با بیرحمی غیر قابل تصویری یک انقلاب را شکست دادند.

من بعدها شنیدم که مادر امجد و ماجد به تبریز رفته و عزیزانش را تحویل گرفته است. همه اعدام شدگان تحویل خانواده ها داده شدند و من فکر میکنم که در خانه ما که یک ماه بعد نیز مزدوران آدمکش حکومت اسلامی آنجا بودند، تعداد بیشتری دستگیر شدند. ولی تا جای که من خبر دارم از این دستگیر شدگان هفت نفر بطور قطع اعدام شدند.

رضا یمینی معروف به "مه شتی"، متولد زنجان بود دانشجوی دانشگاه تبریز، یک انسان بسیار مهربان و صمیمی و رزمنده و یک کمونیست دوست داشتنی که در بین دانشجویان محبوب و معروف بود. فریدون برومند معروف به "قهرمان"، دانشجوی تبریز، پسری کوتاه قد و بسیار فعال و سرشناس. شنیدم که او ابتدا به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود ولی زیر شکنجه او را کشتند.

البته من از کسانی که جسد اسماعیل را دیده بودند، شنیدم که او هم در بدنش جای گلوله نبود، جای اطوی داغ و سیگار و شکنجه های زیاد و احتمالا اسماعیل نیز زیر شکنجه کشته شد. هوشنگ توحیدی، دوست بسیار عزیزم، جوان لاغر اندام و خوشفکر و مدرنی بود

زیر حجاب اختناق منصور حکمت



نشریه/ایسکرا شماره ۳

۱۴ فروردین ۱۳۷۷

۴ آوریل ۱۹۹۸

.....

استبداد و خفقان، جبراً نمای
وارونه و مخدوش از حقایق سیاسی
جامعه ترسیم میکنند. همیشه
سقوط رژیمهای دیکتاتوری عاقبتی
جز آنکه ناظران سیاسی بر مبنای
مشاهدات پیشین انتظار کشیده اند
ببار آورده است. کاملاً قابل فهم
است که چگونه در یک فضای مختنق
ماهیت و توان و برنامه نیروها و
احزاب سیاسی، توازن قوای میان
نیروهای اجتماعی، جهت و شتاب
روند های سیاسی و از همه مهم تر
تمایلات سیاسی و اجتماعی واقعی
خود مردم و طبقات مختلف
اجتماعی بدرستی بروز پیدا نیکند
و منعکس نمیشود. ایران تحت
سلطه رژیم اسلامی نمونه زنده یک
محیط سیاسی خفه با سیمای
سیاسی مخدوش و روندهای
تاریخساز پنهان و پوشیده است. با
حساب نموده‌ها، شخصیت‌های سیاسی

ایران در آستانه یک رستگاری
اسلامی دیگر است. آخوندهای
اهلی، با اسلامی معطر به گلاب
مدرئیت به با دگراندیشانی به اندازه
کافی مسلمان و مسلمانانی به اندازه
کافی دگر اندیش، با قانونی ملهم از
فقه و فقیه‌ی تابع قانون، قرار است
ایران را در روندی تدریجی و بدور از
آشوب و انقلاب وارد جمهوری
اسلامی دوم کنند. و این آن "جامعه
مدنی" است که به زعم حجره دار
نمازخوان بازار و پسران خارج درس
خوانده اش، مردم ایران یک قرن است
آرزو و استحقاقش را دارند. ایران از
قرار در این مسیر افتاده است.

اما در پس این معرکه، تاریخ
واقعی در جهت دیگری سیر میکند.
باید فراتر را نگاه کرد. گوش را باید
به زمین چسباند و لرزش بنیادهای
این نظم ارتجاعی را حس کرد. جدال
جاری در جامعه ایران مقابله اسلام
قساوت و اسلام تساهل نیست، جدال
ولایت فقیه و قانون نیست، بلکه
جدال آزادیخواهی با استبداد و
ارتجاع و اسلام در همه اشکال آن
است. در سیر تحولی که در پیش
است شخصیت‌های جلوی صحنه
امروز به سرعت بی ربط و محو
خواهند شد. در مقابل ارتجاع
اسلامی نه خرده اصلاح طلبان
امروز، بلکه صف کمونیسم و
آزادیخواهی و مساوات طلبی
کارگری، صف سکولاریسم پیگیر و
ضد مذهب، صف مدرنیسم و صف
رهایی بی چون و چرای زن را خواهیم
یافت. اینها تمایلات واقعی اکثریت
عظیم مردم ایران است که امروز زیر
حجاب اختناق پنهان است و می‌رود
که آینده سیاسی ایران را بسازد.*

حال و آینده ایران را باید در میان
خاتمی ها و یزدی ها و سروشها
جستجو کرد، ظاهراً کارگر و
کمونیست نیرویی در مرکز صحنه
سیاسی نیست، ظاهراً سرنوشت آینده
ایران را لبخند خاتمی و مزاج خامنه
ای قرار است رقم بزند، ظاهراً
مباحثات آینده ساز در ایران همان
نشخوار چند باره مقولات انقلاب
مشروطیت و روایات آخوندیزه شده از
خواست "عدالتخانه" است که زیر
تیتر "جامعه مدنی" صفحات
نشریات ظاهراً "دینفود" محافل
ظاهراً "دگراندیش" پیرامون خود
رژیم را انباشته است. خبرنگاران و
خبرتراشان، شرق شناسان،
متخصصین دول غربی، احزاب ملی
و میهنی، گروهها و دستجات جهان
سومی و شرقزده ای که برای دوره ای
بدلائلی خارج از اراده خویش دچار
عارضه خود کمونیست پنداری شده
بودند، همه با اشتیاق به این صحنه
آشفته و این تصویر معوج خیره شده
اند و باور و نظر والهامشان را از آن
میگیرند. اگر اینها را باور کنیم،

گرامیداشت منصور حکمت، شنبه ۹ ژوئیه

منصور حکمت
۱۹۵۱ - ۲۰۰۲

"این دنیای وارونه را باید از قاعده اش بر زمین گذاشت." این اساس و
هدف تلاش منصور حکمت در زندگی سیاسی اش بود، که در مقابل
دنیای وارونه سرمایه داری ساختن یک دنیای بهتر بدست انسان ضروری و
میسر است. حرفش این بود که انسان باید خوشبخت زندگی کند و این در
گرو انقلاب علیه وضع موجود است، چون "خشونت بورژوازی و دولت او
علیه انقلاب کارگری، علیه اراده اکثریت عظیم مردم که زیر پرچم طبقه
کارگر برای برقراری یک جامعه نوین به پا میخیزند، امری عملاً اجتناب
ناپذیر است".

گرامیداشت یاد منصور حکمت امسال مصادف است با موج
انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا، بیاخستن توده میلیونی مردم علیه
وضع موجود، و تاثیرات جهانی آن.

به این مراسم خوش آمدید!

سخنرانان:

حمید تقوائی، لیبر حزب کمونیست کارگری ایران

عصام شکر، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری چپ عراق

زمان: شنبه ۹ ژوئیه ۲۰۱۱ ساعت ۷:۳۰ بعدازظهر

مکان: ۵۱۲۰ خیابان یانگ، نورت یورک سنتر، طبقه دوم کتابخانه
مرکزی

تلفن تماس: 416-471-7138

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران، واحد شرق کانادا
تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری چپ عراق، واحد کانادا

رفاه و خوشبختی همین امروز ممکن است

عامل فقر جمهوری اسلامی است. با سرنگونی این
حکومت و با مصادره اموالی که سران رژیم، آیت اله ها،
رانت خواران و میلیاردرها غارت کرده اند، میتوان بلافاصله
آب و برق و گاز و طب و آموزش و پرورش را برای همه جامعه
رایگان کرد. با میلیاردها دلاری که هر ماه صرف زندان و
سرکوبگران میشود میتوان برای همه مردم مسکن مناسب
ساخت. با کوتاه کردن دست امام جمعه ها و موسسات
مذهبی از خزانه مملکت میتوان زندگی شاد و انسانی برای
همه کودکان فراهم کرد. نیروی کار و متخصص و امکانات
برای خوشبختی همه مردم وجود دارد. باید جمهوری اسلامی
را از سر راه برداشت.

برای سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه ای انسانی،
برای تحقق رفاه و آزادی و برابری،
به حزب کمونیست کارگری بپیوندید!

زنده باد انقلاب انسانی
برای حکومت انسانی

در مقابل ارتجاع اسلامی نه خرده اصلاح طلبان امروز، بلکه صف کمونیسم و آزادیخواهی و
مساوات طلبی کارگری، صف سکولاریسم پیگیر و ضد مذهب، صف مدرنیسم و صف رهایی بی چون و
چرای زن را خواهیم یافت. اینها تمایلات واقعی اکثریت عظیم مردم ایران است که امروز زیر حجاب
اختناق پنهان است و می‌رود که آینده سیاسی ایران را بسازد.

مجموعه آثار منصور حکمت را بخوانید!

www.hekmat.public-archive.net
www.wpIran.org



مراسم خاکسپاری محمد و عبدالله فتحي / چهارشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰

های رسمی و تلویزیونی دولتی جمهوری اسلامی اظهارات رئیس جمهوری حکومت اسلامی را منتشر کردند که در این سخنان احمدی نژاد گفت که نهادهایی در بنادر و اسکله های جنوبی کشور سرگرم ورود و خروج سلاح و کالای قاچاق در این بنادر هستند. او آنها را (برادران قاچاقچی خودمان) نام برد. قاچاق سلاح در بنادر و اسکله های جنوب کشور را ده سال پیش هم کروی که آنزمان رئیس مجلس حکومت بود، زیر فشار اعتراضات توده ای و در جریان دعوای جناحی به رخ جناح مقابل کشید. احمدی نژاد می گوید: "قاچاق سلاح را نهادهای حکومتی و بدون کنترل قانونی و ثبت درگمرکات" انجام داده اند". این سلاحها در دست

نهادهایی چون سپاه و برای استفاده و سرکوب يك جامعه معترض که هستی و دسترنجش توسط سران این حکومت و دزدانش بتاراج برده شده است بکار می برند. سارقین مسلح حکومت اسلامی با استفاده از شبکه های مافیایی خود، امکانات و ابزار و کالاهایی که با آن بتوانند مردم معترض و به خیابان آمده را ساکت کنند وارد کشور می کنند. دسته دیگری از این سارقین مسلح آنهایی هستند که بنام قانون و قانون اساسی و اختیارات وزیر و وزرا به این اقدامات دست می زنند و در طول حکمیت خود تا به امروز برای سرکوبی اعتراضات مردم در فلسطین و امروز در سوریه و طی این سالها برای ترور و آدم کشی مخالفین و اپوزیسیون رژیم در کشورهای مختلف آنرا صادر می کنند.

برهم زندگان امنیت اجتماعی مردم، مزدوران و سرکوبگران سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و لباس شخصی های وزارت اطلاعات هستند که امنیت و زندگی را از يك جامعه ۷۰ میلیونی گرفته اند. نیروهای ناجا، خواهر زینب های کماندو با هجوم به مراسم و

خیمینی شهر به زنان نمونه ای از اعمال ضد انسانی حکومتی است که هنوز بسیاری از این تجاوزها رو نشده است. سارقین مسلح نیز همان خیل اوباشان مسلح حکومتی هستند که سه دهه است با اتکا به سلاحهای مختلف و با ایجاد فضای رعب و وحشت مشغول چاپیدن هستی جامعه و دست رنج مردم و کارگران هستند. تفنگچی های حکومت اسلامی با دیگر ابزارهای سرکوبشان شب و روز مشغول دزدی و چپاول از هستی مردمی هستند که برای نان فرزندانشان محتاجاند. اینها سارقین مسلح دولتی، رسمی و غیر رسمی حکومت اسلامی هستند که با مشروعیت دادن قانونی و رسمی به خود، جامعه ای را از هستی ساقط کرده اند.

قاچاقچیان اسلحه و مواد مخدر باندها و شبکه ها و نهادهای حکومت اند که در همین بنادر و اسکله های جنوب کشور انواع مواد مخدر را وارد کشور می کنند. کسی نیست نداند که مواد مخدر به این فراوانی از کجا وارد کشور می شود. يك قلم نرم آنرا که سیگار باشد، رئیس جمهور این مملکت بر بستر دعوایشان برملا می کند که سالانه دو میلیون دلار سیگار قاچاق توسط همین باندهای حکومتی و مسلح وارد کشور می شود. مواد مخدر تنها از مجاری رسمی و دولتی و تنها توسط نهادهای شبکه های وابسته به دارو دسته های سران حکومت از سپاه و بسیج گرفته تا دیگر نهادهای مسلح به داخل کشور آورده می شود که در پرتو آن زندگی و هستی میلیونها جوان و نوجوان را ساقط کرده اند. خودشان دارند یکی یکی به عمق لجن و فساد حاصله از قوانین و فرامین شان اعتراف می کنند. با حاد شدن دعوای سران و مهره های حکومت قطعا اقدام بیشتری از جمله قاچاق مواد مخدر را هم علیه یکدیگر بزودی جار خواهند زد.

در یکی دو هفته اخیر رسانه

زدند. مهره هایی که این حکومت را با عرق جبین سرپا نگه داشته بودند، در جریان این مناظره و مضحکه به افشای فساد کاریهای یکدیگر پرداختند. مردم بستوه آمده از دست این نظام سرپا فاسد و سیستم نکبت، فقر و فلاکت و کشتار، موقعیت را مناسب دیدند و برای پایان دادن به این سیاهی، کشتار و سرکوب به خیابانها آمدند. انقلاب ۸۸ میرفت که کل این بساط را برای همیشه برچیند اما حکومت سرکوب و توحش اسلامی با بیگیری خونین و مالین و رسوا و درمانده در بین افکار عمومی دنیا موقتا توانست از این مهلکه جان سالم بدر ببرد. این نبرد ادامه دارد. این آتش گداخته در زیر خاکستر خاموش شدنی نیست.

اما مجرمین اصلی و سرکرده و بنیانگزاران "تجاوز به عنف، قاتل، سارق مسلح، قاچاقچی اسلحه و مواد مخدر و بخطر انداختگان امنیت اجتماعی در کشور چه کسانی هستند؟"

زندانیهای جمهوری اسلامی مملو از زندانی سیاسی است. بازداشت شدگان اعتراضات و تظاهرات های خیابانی در سال ۸۸ در کهریزک توسط اوباشان و لمپن اسلامی های این رژیم مورد تجاوز قرار گرفتند. علیرغم اعترافات عاملین این اعمال قرون وسطایی در شبکه های نیروی انتظامی، سپاه، بسیج و وزارت اطلاعات، امروز دیگر خیل آخوندهای رژیم بر بالای منبرهایشان و دیگر آمران آنان این تجاوزها به زندانیان را عمل شرعی نام نهاده اند و رسماً در تبلیغات اسلامی این اعمال مجاز شمرده شده است. به این هم اکتفا نکرده و نیروهای حکومتی اخیراً به منازل مردم هجوم برده و به زنان و دختران تجاوز کرده اند. تجاوز به عنف یا غیر عنف در آیات و احادیث و لجن نامه های کتب اسلامی تبلیغ و ترویج میشود. تجاوز دسته جمعی مزدوران حکومت در کاشمر و در

از صفحه ۱ واکنش رسانه های رژیم ...

نام "مینا احدی" در کنفرانسها و سخنرانیهایی این حزب بعنوان همکار شرکت می نماید. همچنین وی در برنامه های شبکه ماهواره ای کانال جدید متعلق به حزب کمونیست بعنوان کارشناس شرکت می نماید.

کد مطلب: ۶۸۴۹ / تاریخ: ۱۳۹۰/۴/۹ / ساعت: ۱۳:۳۰ / انتهای خبر / پایگاه اطلاع رسانی جام نیوز.

اما این تصویر نقطه قوت حزب کمونیست کارگری، مینا احدی و جنبش علیه اعدام در جذب نیرو است.

شاخص جذب نیرو برای حزب کمونیست کارگری آنجایی است که رسانه های رژیم در تلویزیون و سایتهایشان از این حزب و از مینا احدی و فعالیتهای او سخن می گویند. همین چند سطر نشان می دهد که جنبش علیه اعدام و حزب کمونیست کارگری در چه موقعیتی قرار دارد. کاربدستان و نهادهای رژیم اسلامی در مورد کیس محکومین به اعدام با اسم بردن از حزب کمونیست کارگری و مینا احدی، وحشت و هراس خود از نفوذ حزب کمونیست کارگری را نمی توانند پنهان کنند. انتشار این نوع یادداشتها و رپرتاژهای تلویزیونی همچون مورد سکنیه آشتیانی که چندی پیش از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد، گویای پتانسیل بالای این جنبش و کمیته بین المللی علیه اعدام و سنگسار است.

حضور و شرکت مردم اصفهان و شاهین شهر و شهرهای اطراف در مراسم خاکسپاری و همچنین در روز چهلم محمد و عبدالله، سیلی محکمی بر صورت زخمی و مفلوک رژیم اسلامی بود. در این مراسم مردم نشان دادند که یاد این دو عزیز را گرامی می دارند و نیروهای سرکوبگر حکومت نیز با نظاره کردنشان از دور جرئت نزدیک شدن به آنها را ندارند. این اراجیف گویای پایان راه به بن بست رسیده حکومتی است که هیچگونه برون رفتی در آن موجود نیست. ویدئوهای ساختگی و قلابی همراه با دهها گزارش از سوی وزارت اطلاعات و نیروی

در جریان مضحکه انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۸۸، مردم انقلابی و بستوه آمده از دست يك حکومت بشدت ارتجاعی و فاشیستی و برای رهایی از لجن اسلامی و برای نجات خود از فقر و فلاکت حاصله از قوانین، فرامین و عملکرد این رژیم، کاری کردند که پرده از ماهیت رژیم را بیشتر کنار



اصرار بیشتری برای تامین يك زندگی شایسته انسانی را خواهان هستند.

ما کمیته پیگیری از مردم آزادی خواه و برابرطلب می‌خواهیم که زندانیان سیاسی را فراموش نمایند. و در جهت آزادی این عزیزان با فعالیتهای سازمانهای مدافع حقوق بشر و دیگر سازمانهای کارگری و اتحادیه ها همراه شوند.

ما همچنین از تمای اتحادیه های کارگری جهان می‌خواهیم که برای آزادی کارگران زندانی و دیگر زندانیان سیاسی از هر تلاشی فروگری نکنند. سکوت در برابر این سیل دستگیریها عواقب جبران ناپذیری برای کل طبقه کارگر جهانی دارد. همچنین برای سرکوب تمامی مطالبات مردم دولتهای سرمایه داری که از هیچ تلاشی ضد انسانی برای دستیابی به منافع سرشارشان دست بردار نیستند. در

محمد جراحی عضو کمیته پیگیری و کارگر اخراجی عسلیویه که در سال ۸۶ نیز به جرم فعالیت کارگری زندان شده بود. و در پی آن از کارش اخراج گردیده بود. مجدداً در اوایل تیر ماه جاری دستگیر شد. که از آن روز خانواده‌هاش هیچ خبری از وی در دست ندارند. او کارگری بیکار بود که امرار معاش خانواده‌هاش را از طریق مسافر کشی تامین میکرد. به اتهامهای واهی تحت تعقیب قرار گرفته و سپس دستگیر گردید. ما کمیته پیگیری ضمن محکوم کردن دستگیری وی و دیگر فعالان کارگری خواهان آزادی بلاقید و شرط وی و تمام زندانیان سیاسی هستیم. و معتقد هستیم که ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه بر مطالبات کارگری و دیگر اقشار مردم زحمتکش بی اثر بوده و علاوه بر آن نه تنها مردم و کارگران از مطالباتشان عقب نشینی نخواهند کرد. بلکه هر روز

این جهان وارونه ضد انسانی دولتها برای تامین مقاصد خود علاوه بر تحمیل زندگی برده وار جوامع چون ایران هر روز براختناق فضای موجود می‌افزایند. اما تلاش انسانهایی چون کارگران زندانی و دیگر زندانیان سیاسی به همراه اعتراضات جاری جنبشهای اجتماعی دیگر تعطیل نمی شود. تامین زندگی انسانی حق مسلم تمامی انسانهاست. محمد جراحی کارگر زندانی آزاد باید گردد تلاش برای زندگی شایسته انسانی همیشه و همواره جاری است. کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای کارگری ایران هفتم تیرماه سال نود...

جمع آوری آنتن های ماهواره

تابعه نیز نیروهای انتظامی اقدام به حمله گسترده به روستاها کرده و آنتن و دستگاه های ماهواره را جمع آوری کرده اند.

بنا به گزارشات دریافتی مردم نیز در پاسخ به این تهاجم اقدام به خریداری مجدد دستگاه ماهواره و نصب آنتن و کرده اند*

در شهرهای سلماس، ارومیه، مهاباد، نقده، پیرانشهر، بوکان، سنندج، کامیاران، روانسر و نوسود نیروهای انتظامی بدون مجوز به خانه های مردم جهت جمع آوری دستگاه ماهواره هجوم برده است. در بعضی از مناطق روستایی



در تداوم جمع آوری آنتن های ماهواره در شهرهای مختلف، نیروهای انتظامی در روزهای گذشته اقدام به جمع آوری گسترده ماهواره در سطح شهر و روستاهای کردستان کرده اند.

از صفحه ۵ واکنش رسانه های رژیم ...

کشور و بعنوان حکومتی با کارنامه ای مملو از بیش از سه دهه جنایت علیه بشریت در دادگاههای بین المللی و علنی به محاکمه کشید.

۵ ژوئیه ۲۰۱۱

کاران این حکومت را باید به جرم سرکرده گان و بنیانگذاران تجاوز به عنف و غیر عنف، قاتلین دولتی، سارق مسلح، قاچاقچی اسلحه و مواد مخدر و بخطر انداختگان امنیت اجتماعی در

جشنهای جوانان در منازل، در خیابانهای سراسر کشور، در اماکن عمومی و خصوصی علاوه بر تحمیل فقر و فلاکت و تنگدستی اعمال شده توسط کل نظام بر زندگی آنان، نا امنی غیر قابل وصفی را بر زنان و جوانان و کلا بر زندگی مردم در ایران حاکم کرده اند.

در يك كلام سران و دست اندر

ديگر تا چشم بدنيا گشودند فقر و نابرابری را در مقابل خود دیدند و کم کم که بزرگ شدند برای تامین مخارج خانواده می بایست در سنین کودکی کار می کردند و در کنار آن هم درس بخوانند.

هر دو از استعداد فوقالعاده خوبی برخوردار بودند. بختیار میوه فروشی می کرد و در کنار کار با ادامه تحصیل توانست دیپلم بگیرد و در دانشگاه اهواز رشته انسانی پذیرش گرفت. آرمان نیز پس از اخذ دیپلم به سربازی رفت و خوشبختانه پس از هفت ماه معافی گرفت و چون پدرش چند سال پیش فوت کرده بود او سرپرست خانواده یعنی مادر و دو خواهرش را عهده دار شد. آرمان بنا به علاقه ای که به زبان انگلیسی داشت هم درس می خواند و هم تدریس زبان انگلیسی می کرد. اما در آمد از تدریس زبان مخارج خانواده را تامین نمی کرد. فشار مالی باعث شد که هم بختیار و هم آرمان دانشگاه و تدریس را رها کنند و برای کار به کردستان عراق بروند و پس از مدتی بعنوان استاد کاشیکاری در شهر کلار کار می کردند. چند ماهی بود در آنجا بودند و کارشان تا اندازه ای خوب پیشرفت می کرد. با چند نفر از دوستانشان هر شب رویاهایشان را بتصویر می کشیدند که در آینده چکار کنند. اما متأسفانه فقط رویا بود چون در این نظام و در این سیستم، ما کارگران و زحمتکشان حتی نمی توانیم رویاهای خود را به تصویر بکشیم و به زوایای تخیل بسپاریم تا در آینده از آن استفاده کنیم و رود خانه خروشان سیروان هنگامیکه این جوانان در آن آب تنی می کردند همه آرزوهایشان را باخود برد. مرگ این دو جوان همه منطقه را به عزا نشاند.

من از صمیم قلب مرگ این دو جوان، این دو کارگر و این دو انسان شریف و دوست داشتنی را به خانواده های مارایی و کمانگر و به همه مردم منطقه کامیاران تسلیت می گویم امیدوارم که در این غم بزرگ مرا در کنار خود ببینند.

یادشان گرامی باد.

۳ ژوئیه ۲۰۱۱

بین برده اند تا با گلوله.

مرگ آرمان کمانگر و بختیار مارایی دو کارگر جوان چنین مرگی است. این فقر و فلاکت و مصیبت بی انتها را چه کسی بر روی دوش مردم گذاشته؟ چه کسی به مردم تحمیل کرده تا مداوماً از خود و فرزندان و عزیزانشان قربانی گرفته شود یا اینکه وادار شوند که به دست خویش به زندگی خود پایان دهند؟ مقصر اصلی این فجایع انسانی و این ازدیاد کشتاردر جامعه نظام کثیف اسلامی است.

دو دانشجو و دو کارگر جوان چرا باید آرزوهای نورسیده اشان در رود خانه خروشان سیروان پریر شود و غرق گردد!

این مرگ در عین حقیقی بودنش حقیقی نیست چون نمی بایست اتفاق می افتاد. اگر رژیم هار اسلامی بر جامعه حاکمیت نمی کرد قطعاً سر نوشت نه فقط این دو جوان کارگر بلکه سر نوشت میلیونها انسان دیگر این چنین نبود که اکنون هست!

آرمان و بختیار جز قربانیان این نظام هستند. نظامی که در کارنامه سیاهش اینچنین هزاران نفر را به قتل رسانده، هزاران نفر در زندانها بسر می برند و چند میلیون را آواره کرده است.

این مرگ بخاطر فقر بود، بخاطر کار بود، بخاطر زندگی بهتر و آینده بهتر بود. آینده ای که اکثریت جوانان ایران فقط در رویاها آنها به آغوش می کشند. همه اینها در دست این نظام ضد انسانی قبضه شده است. آنها در تله مرگی افتادند که این حکومت در اشکال مختلف برای مردم تنگدست به وسعت ایران مهیا نموده است.

دو جوان برای اینکه هم مخارج خانواده را و هم مخارج درس خود را تامین کنند تا دم مرگ در کنار درس کار کردند و در کنار کار درس خواندند.

بختیار و آرمان هر دو در سال ۱۳۹۸ در شهر کامیاران بدنیا آمدند و مانند هر خانواده زحمتکش

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!